

تحسرها و تأثرهای فردوسی از زمانه^۱

دکتر حسین علی پاشا پاسندی^۲

مرتضی فغانی رستمی^۳

چکیده

در نوشتار حاضر، تحسرات و تأثرات فردوسی از زمانه - که از برجسته‌ترین ملاحظات درونی و احساسی شاعر است - در یکی از شاهکارهای ادب فارسی یعنی شاهنامه مورد بررسی قرار گرفته است. از این رو، ابتدا خاستگاه‌اندیشه‌ی دلزدگی و آزدگی از زمانه تبیین شده و در ادامه به پیشینه‌ی این نوع اشعار اشاره گردیده است. سپس شرایط عصر فردوسی و همین‌طور جایگاه و ویژگی‌های اشعار تحسراًمیز از زمانه را برشمرده، آن‌گاه درباره‌ی تبیین نقش و جایگاه آن با ذکر نمونه‌هایی متنوع، از زوایای مختلف، کیفیت محتوا و درون‌مایه‌ی اغلب این دسته از ابیات بررسی و تحلیل اجمالی به عمل آمده است. در پایان چنین نتیجه گرفتیم که این گونه از شکوه‌ها و تألمات فردوسی معمولاً مربوط به مواردی است که شاعر بیشتر تحت تأثیر تحریکات درونی، خاصه در میان داستان‌های غم‌انگیز خود و با لحنی حکیمانه و پندآمیز و برای تسلی خاطر خود سروده است. با این همه، در این مواضع، جهان‌بینی خردمندانه‌ی فردوسی واضح و مشخص است؛ چنانکه شاعر تا می‌تواند از دل گفته‌های خود در این زمینه، نتایج مثبت و عملی در جهت رشد و تعالی انسان می‌گیرد.

کلیدواژه: فردوسی، شاهنامه، تحسرات، تأثرات، زمانه.

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد این جانب مرتضی فغانی رستمی با عنوان «بررسی جایگاه حدیث نفس در شاهنامه‌ی فردوسی» می‌باشد که در دانشگاه آزاد واحد قائمشهر نگاشته شد.
۲. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائمشهر
۳. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائمشهر

مقدمه

شاهنامه سند شکوه زبان و ادبیات فارسی و بارزترین مظهر فرهنگ و تمدن ایران است. فردوسی نیز مانند بسیاری از ادبا و اندیشمندان متعهد به آنچه که مایه‌ی رشد انسان بوده، توجه خاصی نشان داده است. شاهنامه سخن حماسی صرف نیست، بلکه به جنبه‌های گوناگون حیات مادی و معنوی انسان، پرداخته است و فردوسی در این کتاب در برابر روی داده‌های مختلف زمانه متأثر شده واز نامرادی‌ها، حسرت‌ها کشیده است؛ لذا در این نگاشته قصد داریم تا تحسرها و تأثیرهای فردوسی را از زمانه در حد امکان بررسی نماییم.

با مطالعه‌ی شاهنامه درمی‌یابیم که اوضاع زمانه بازتاب وسیعی در آن یافته که البته اغلب به صورت غیرمستقیم است و اندیشه‌های والایی را در نهان خود دارد که در موقعیت‌های متفاوت با لحنی جذاب و مؤثر نمود می‌یابد و چنان استادانه به این امر توجه کرده که به درستی می‌توان در مورد فردوسی گفت که: «شاعر زبان حال احساس و عواطف مکتوم در ضمیر خویش است و هرچه می‌گوید پیوند نهفته‌ای با مکنونات ضمیر او دارد.» (طباطبایی، ۱۳۶۹: ۹۵)

گره خوردگی احساس با اندیشه حاکی از توانمندی بالای یک شاعر در خلق اثرش است؛ لذا می‌بینیم که فردوسی هنر در آمیختن حکمت با شعر را به خوبی نشان داده است. تالییدن از روزگار و بروز احساسات این چینی در ادبیات ایران زمین جایگاه برجسته‌ای دارد و فردوسی نیز از این امر برکنار نیست. درست است که باورهای امروزی در این رابطه کمرنگ‌تر از دوره‌ی سرودن شاهنامه می‌نمایند. به هرجهت درک این مسأله و روشن شدن خاستگاه آن در شناخت بهتر و بیشتر شخصیت شاعر به ما کمک خواهد نمود.

بدیهی است که شاهنامه کتاب نسبتاً کاملی است که به بسیاری از ابعاد وجودی انسان پرداخته و حکیم توس نیز شاعری است که در تمام مدت نظم آن هر جا فرصتی می‌یافت چیزی از سرنوشت و زندگی، روزهای جوانی و پیری، آشوب‌های زمانه و گلایه و تأثر از آن را در لابه‌لای سرگذشت پهلوانان می‌گنجانید. قبل از ورود به بحث در نمونه‌های شاهنامه، معانی واژه‌های تحسّر و تأثر را لازم است مشخص کنیم: تحسّر به معانی: «۱- دریغ خوردن، اسف خوردن. ۲- اندوه بردن. ۳- رنج و اندوه. ۴- افسوس، پشیمانی، تأسّف» آمده است (معین، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۳۷) در معنی تأثر نیز معانی «۱- اندوهگین شدن. ۲- بر اثر رفتن، پس چیزی رفتن. ۳- نشان پذیرفتن، قبول اثر کردن. ۴- اندوهگینی. ۵- اندوه» ذکر شده است (همان: ۱۰۱۴).

در مورد فردوسی می‌توان گفت که، تأثرات و تحسّرات او، تأثرها و تحسّره‌های یک شخص نیست؛ بلکه احساسات و عواطف و غمگینی‌های یک ملت است؛ چرا که تحسّرات و تألمات فردوسی از اوضاع عصر خویش چه در لفظ و چه در محتوا بی‌نظیر است؛ به گونه‌ای که مخاطب، خود در صحنه قرار می‌گیرد و با داستان و شاعر به یک هم‌حسی می‌رسد.

تحسّرات فردوسی از زمانه به دو صورت عنوان شده، نخست ابیاتی که فردوسی برای خود گفته و دیگری اشعاری که از زبان پهلوانان و شخصیت‌های داستان‌ها بیان نموده است که در این نوشتار سعی می‌شود تا به هر دو گونه اشاره گردد. این کار با انگیزه و نگاهی نو به شاهنامه و درک بُعد کمتر شناخته شده‌ی شخصیت و اندیشه‌های ناب سخن‌سرای توس صورت می‌گیرد. هرچند معتقدیم که در این نگاشته نیز نمی‌توان آن گونه که باید و شاید به دلیل محدودیت‌های موجود حق مطلب را ادا نمود. قبل از پرداختن به بحث اصلی لازم است به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که پیشینه‌ی اشعار تحسّرآمیز و تأثربرانگیز به چه زمانی برمی‌گردد و بررسی

کوتاهی در مورد تحسّر از زمانه در شعر شاعران معاصر فردوسی به عمل آوریم و در ادامه به جایگاه تحسّر در شاهنامه و گونه‌گونی مضامینی که حکیم توس به این موضوع می‌پرورد، اشاره کنیم.

خاستگاه این تفکر

طبیعی است که خاستگاه و منشأ تفکر شکایت از سختی‌های روزگار و اندوهباری زمانه به مدت‌ها قبل از فردوسی بر می‌گردد. اندیشه‌ی دنیا‌گریزی و ترک تعلقات و اعتقاد به جبر، بخت و... ریشه در افکار دوره ساسانیان به خصوص عقیده‌ی زروانیان دارد؛ تا جایی که «کریستین سن، ایران‌شناس دانمارکی معتقد است نفوذ فکری یونانی، مسیحی و هندی در ایران ساسانیان نوعی حالت عرفانی به‌اندیشه‌ی این دوران بخشیده است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۸۸)

در مورد زروان آمده که: «زروان به معنی زمان بوده و در اوستا چند بار زروان را در ردیف دیگر ایزدان نام برده‌اند و از آن فرشته‌ی زمانه‌ی بی‌کرانه اراده شده است. در ادامه ذکر شده که برای زمانه آغاز و انجام تصوّر نشده و آن را همیشه پایدار و به عبارت دیگر قدیم و جاودانی دانسته‌اند.» (معین، ۱۳۸۰، ج ۵: ۶۵۰، با تخلص) در مقابل اندیشه‌ی زروانی عقاید دیگری چون «آیین مزدایی بوده که کوشش و بخت را با هم همراه می‌دانسته‌اند، یعنی در برابر عقیده‌ی زروان که به نوعی جبر زمانه اعتقاد داشته‌اند، مزداییان بیشتر به اختیار معتقد بوده‌اند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۸۹). به عقیده‌ی اسلامی ندوشن در شاهنامه دو جریان فکری زروانی و مزدایی با هم آمیخته شده‌اند. «اعتقاد به نبرد بین نیک و بد، عقاب و ثواب و سرایی دیگر رنگ کیش مزدایی دارد، اما تکرار بی‌اعتباری دنیا، قبول حاکمیت سپهر و تأثیر بی‌چون و چرای آسمان در زندگی مردم، حالت حسرت و شک و جهل درباره‌ی آفرینش و سرای دیگر، نظریاتی هستند که از اندیشه‌ی زروانی مایه گرفته‌اند.» (همان: ۹۱)

بنابر سخن مذکور درمی یابیم که عقاید زروانی در بی‌اعتباری جهان، شکایت از روزگار، بازیچه بودن انسان در دست زمانه و تأثیر افلاک بر زندگی، تأثیرات خود را بر ذهن شاعران و نویسندگان فارسی از جمله فردوسی گذاشته است.

بررسی تحسرات در شاعران قبل از فردوسی

در این قسمت به مقایسه‌ای کوتاه بین دیدگاه فردوسی و شاعران نزدیک به زمانه‌اش نظیر رودکی و دقیقی در این زمینه می‌پردازیم.

از جمله شاعران معروفی که اندکی قبل از فردوسی در بی‌اعتباری دنیا و شکوه از زمانه لب به سخن گشود، رودکی پدر شعر فارسی، می‌باشد که به عنوان نمونه چند بیت از اشعارش را می‌آوریم:

«شاد زی یا سیاه چشمان، شاد
شاد بودست ازین جهان هرگز
که جهان نیست جز فسانه و باد...
هیچ کس؟ تا ازو تو باشی شاد»

(رودکی، ۱۳۷۶: ۷۴)

در قطعه‌ی معروف «مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود» کاملاً نگاه حسرت بار شاعر را به چرخش زمانه و ناسازگاری‌های آن می‌بینیم، در قطعه‌ی دیگری نیز شاعر به بیان اندوهمندی خویش از زمانه و بی‌رحمی آن می‌پردازد و می‌آورد:

ای آن که غمگنی و سزاواری
و ندر نهان سرشک همی باری...
مستی مکن که ننگرد او مُستی
زاری مکن که نشنود او زاری»

(همان، ۱۱۱)

مسلم است که «رودکی را باید نخستین سراینده‌ی بی‌اعتباری دنیا در زبان فارسی دانست.

به سرای سپنج مهمان را
دل نهادن همیشگی نه رواست»

(اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۱۶۵)

در همین زمینه «شهید بلخی نیز جهان را تاریک دانسته و سرنوشت خردمند را با غم سرشته می‌داند:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه»

(همان: ۱۶۳)

ابو شکور بلخی همچنین در مثنوی آفرین‌نامه‌اش در گلایه از دنیا می‌آورد:

«کسی کاندر اندوه گیتی فتاد میندار، گرشاه، بینیش شاد
جهان آب شور است چون بنگری فزون تشنه‌ای گرچه بیشش خوری»

(دبیر سیاقی، ۱۳۷۴: ۹۶-۹۷)

البته موارد فراوانی می‌توان در مورد شکایت از زمانه در شعر شاعران مختلف پیدا کرد که به علت پرهیز از اطالاه‌ی کلام از ذکر آن‌ها می‌گذریم.

روزگار فردوسی

همان‌طور که می‌دانیم فردوسی در دوره‌ای می‌زیسته که زمان تسلط خلقای عباسی و ظلم و جور آنها و همچنین دوره‌ی تاخت و تاز قبایل تازه نفس و غارتگر ترک به ایران است؛ نیز افول سامانیان فرهنگ دوست و ظهور غلامان ترک و استیلای آنان بر ایران، پیدایش نهضت‌هایی چون شعوبه‌ی و مقاومت‌های پراکنده‌ی ایرانیان در برابر تبعیض نژادی اعراب، خود به خود حکیم درد آگاه توس را به‌اندیشه وا می‌دارد تا برای احیای ارزش‌های فراموش شده‌ی ایران اقدام کند. به هرجهت «فردوسی در چنین شرایطی، جنگ‌های مرگ و زندگی را نوشت. پس در واقع باید گفت که او خودش نقش اول را در شاهنامه داشت.» (فروتن، بی‌تا: ۲۲) به عبارت دیگر «اگر در دوران فردوسی، ستم و ستمگری به حدّ اعلا نرسیده بود، شاید هیچ‌گاه لمس کردن اجحاف و جنگ و کارزار با آن را به این دقت نمی‌توانست برای

ما تشریح کند.» (همان: ۱۱۸). این سخن به درستی مطرح شده است که: «تصویری که فردوسی از روزگار اهریمنی ضحاک تازی می‌کشد، تصویری از همان سال‌های استیلای بیگانه و جنگ و آشوب و بی‌سر و سامانی و ویرانی سرزمین خویش و چیرگی فرومایگان و خواری آزادگان می‌باشد» (ریاحی، ۱۳۷۹: ۹۸). طبیعی است در چنین فضایی شاعر حکیم ما بیش از سایرین متألم و متأثر گردیده و لب به شکایت از روزگار می‌گشاید و تحسرات خود را در قالب اشعار بیان می‌کند.

ویژگی تحسرات‌های شاهنامه

تحسرات فردوسی از زمانه ابعاد گوناگون داشته و شامل مضامین مختلف است. به علت طولانی بودن منظومه و داستان‌های آن، شاعر در بعضی شرایط، روال عادی را رها کرده و افکار خود را متناسب با داستان مطرح می‌نماید. به طوری که «ارتباط سست فصل‌های کتاب که متعاقب یکدیگر تنظیم شده‌اند، اغلب موارد مناسبی برای اینگونه مطالب اضافی ایجاد می‌کند» (نولدکه، ۱۳۷۹: ۱۷۲-۱۷۳).

ابیات تحسرت‌آمیز فردوسی معمولاً در هر جایی که شاعر فرصت بروز احساسات درونی خود را می‌یابد، قابل رؤیت است. البته «کمتر از دو درصد ابیات شاهنامه به مقدار طبیعت گردان روزگار اختصاص یافته است.» (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۱۴) که این مقدار با توجه به حجم شاهنامه چندان هم کم نیست و حدوداً هزار و دویست بیت از شاهنامه را در برمی‌گیرد.

پاره‌ای از حدیث نفس‌های فردوسی از نظر مضمون و لفظ بسیار تکرار شده است؛ برای مثال «چنین است»، «سرای سپنج» زیاد عنوان شده است؛ که این قسمت‌ها با وجود تکرار در لفظ، از بهترین و زیباترین ابیات شاهنامه محسوب می‌گردند. از سویی دیگر «می‌توان تصور کرد تکرار مضامین بعضی خطابه‌ها و اندرزهای دوره‌ی ساسانیان تکرار از طرف فردوسی نیست؛ بلکه راجع به اصل منابع فردوسی است که در شاهنامه

منعکس است» (مرتضوی، ۱۳۶۸: ۶۹). تحسره‌های فردوسی هم که از این دست نوشته‌هاست به طور حتم از این ویژگی برخوردار است؛ به طوری که از این نظر واج‌ها و ترکیبات منتخب فردوسی چه از لحاظ لحن و آهنگ و چه از نظر داشتن بار عاطفی و غنایی آن چنان دقیق، شیوا، دلپذیر، متواضعانه و مؤثر می‌باشد که غالباً مفهوم عمیقی را در خود نهفته دارد. تحسرها و تأثرهای فردوسی ساخته‌ی طبع و جوشش درون اوست؛ به بیانی دیگر «در شاهنامه شاعر در مقام راوی، جز صحنه‌آرایی کاری ندارد و غالباً در پشت اشخاص داستان ناپدید است و اگر گاه در صحنه‌ای از داستان ظاهر می‌گردد، حضور او بسیار کوتاه و در حد یک ابراز شگفتی، افسوس، اندوه و... است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

تحسره‌های شاهنامه از جمله ابیات تعلیمی هستند. هرچند که مستقیماً از جنبه‌های داستانی شاهنامه به حساب نمی‌آیند؛ ولی پیوستگی محتوایی با اصل داستان دارند.

درون مایه‌ی تحسره‌های فردوسی

تحسرها و تألم‌های فردوسی به گونه‌ای است که اندیشه و حکمت درونی شاعر را در قالب درد و اندوه می‌نمایاند که این امر از ویژگی‌های بارز شاهنامه است. به همین دلیل است که «محتوای شاهنامه بر روی هم ترازدیک است و اگر کسی این اثر عظیم را بی‌وقفه در مطالعه قرار دهد در پایان اندوهی ژرف روان او را فرا خواهد گرفت» (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۱).

به این ترتیب تحسرات فردوسی متضمن نتیجه‌ی پیام و هدف خاصی است تا جایی که این نوع دل نوشته‌ها را می‌توان جزء نصایح و حکمت‌های فردوسی و از جمله بخش‌های خردمندانه و تعلیمی شاهنامه به شمار آورد. این تحسرات و تأثرات شاعر از زمانه در پوشش مضامین متنوعی نمود می‌یابد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

بازیگری

حماسه سرای توس، در مواضع مختلف، چرخ و زمانه را بازیگر دانسته که انسان بازیچه‌ی اوست. در پادشاهی کیخسرو که سرودنش مصادف با سال‌های پیری و تنگدستی شاعر است، این گونه می‌سراید:

به بازیگری ماند این چرخ مست که بازی برآرد به هفتاد دست
زمانی به باد و زمانی به میغ زمانی به خنجر زمانی به تیغ...
بباید به کوری و ناکام زیست برین زندگانی بیاید گریست

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۶۴)

همین طور پس از مرگ تأثرآمیز سهراب، فردوسی روزگار را بازیگری قلمداد می‌کند که به یک دست کلاه خسروی دارد و به دست دیگر کمند بهرامی:

چنین است کردار چرخ بلند به دستی کلاه و به دیگر کمند

(همان، ج ۲: ۲۴۵)

ناامیدی

پس از کشته شدن فرود سیاوش که در واقع یکی از برجسته‌ترین تراژدی‌های شاهنامه رقم می‌خورد، فردوسی از ماندن در این دنیا ناامید است و این چنین داد سخن سر می‌دهد:

چنینست هرچند ماتیم دیر نه پیل سرافراز ماند نه شیر

(همان، ج ۴: ۶۸)

در ادامه‌ی همین داستان، به دنبال شکست لشکر طوس در نبرد با تورانیان، تحسّر خود را از ناامیدی نسبت به آینده‌ی زمانه بدین گونه ابراز می‌کند:

چنین است رسم جهان جهان که کردار خویش از تو دارد نهان...
ز یاد آمدی رفت خواهی به گرد چه دانی که با تو چه خواهند کرد

(همان: ۸۶)

از سویی فردوسی «قرون متأخر را جهانی پر هول و هراس می‌داند که طول عمر در آن معنی ندارد.»

چو زان نامداران جهان شد تهی تو تاج فزونی چرا بر نهی
نیاشی بدین نامه هم داستان یکی شو بخوان نامه‌ی باستان
(حمیدیان، ۱۳۸۳: ۸۲)

افسونگری

شاعر از نیرنگ و فریب‌کاری زمانه نالان است، برای نمونه در نبرد رستم و سهراب آن جایی که سهراب نشان پدر را جويا می‌شود و با پنهان‌کاری هجیر مواجه می‌گردد، با نگاهی متألمانه می‌سراید:

تو گیتی چه سازی که خود ساختست جهاندار ازین کار برداختست
زمانه نبشته دگرگونه داشت چنان کو گذارد بیاید گذاشت
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۶۵)

از دیگر نمونه‌های آزرده‌خاطری شاعر از زمانه با محتوای افسونگری و فریب‌کاری، تحسّر او در پایان داستان سیاوش است که:

جهان را چنین است ساز و نهاد ز یک دست بستد به دیگر بداد
بدردیم از این رفتن اندر فریب زمانی فراز و زمانی نشیب
(همان، ج ۳: ۲۵۰)

در واقع فردوسی روزگار را عامل بدبختی سیاوش می‌داند که گاهی به جای نوش، زهر نصیب انسان می‌کند و کسی را از آن گریزی نیست:

به جایی که زهر آگند روزگار ازو نوش خیره مکن خواستار
چنین است کردار گردنده دهر گهی نوش بار آورد گاه زهر
(همان: ۳۹)

به زبان دیگر «فردوسی توجیه می‌کند که مرد جهان شناس با نیروهای طبیعی کلان‌تر از خویش نمی‌ستیزد و افسونگری‌ها در برابر چرخ گردان ناچیز است:

بدان ای برادر جو گردان سپهر	شود تند و چین اندر آرد به چهر
خردمند دانا نیارد برون	سر از چنبر او به مکر و فسون
نکو گفت دانای بسیار هوش	که با اختر بد به مردی مکوش»

(رضاء، ۱۳۸۷: ۲۲۱)

بی‌اعتباری

در بی‌مایگی و کم‌مایگی ارزش‌های روزگار، سخنان واقع بینانه در شاهنامه بسیار می‌بینیم، «نخستین چیزی که با مرگ یا قتل پهلوانی به خاطر فردوسی راه می‌جست، بی‌وفایی و بی‌اعتباری جهان بود» (صفا، ۱۳۸۷: ۲۵۸). از جمله در این شاه بیت زیر که شاعر در هنگامی که فریدون تخت را به منوچهر می‌سپرد با لحنی اندوهبار که ناشی از سرگذشت غم‌انگیز ایرج است، می‌گوید که:

جهانا سراسر فسوسی و باد	به تو نیست مرد خردمند شاد
-------------------------	---------------------------

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳۴)

در نظر فردوسی، زندگی و زمانه آن چنان که باید معنی‌دار و معتبر نیست؛ لذا از دید پهلوانان داستان‌هایش بی‌اعتبار می‌نماید؛ چنان که ایرج در پاسخ برادر نابکارش - تور - او را در نهادن کلاه مهی سرزنش می‌کند و با خود می‌گوید:

بزرگی که فرجام او تیرگیست	بران مهتری بر بیاید گریست
سپهر بلند از کشد زین تو	سرانجام خست است بالین تو

(همان: ۱۰۲)

همین نگاه بدبینانه و تأثرآمیز در کم‌مایگی و بی‌اعتباری زمانه، در وجود رستم

نیز به چشم می‌خورد.

سرانجام زو بهره خاکست و بس

رهایی نیابد ازو هیچ کس

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۱)

راز گونگی

در شعر فارسی راز جهان مفهوم گسترده و مبهمی دارد؛ زیرا شناخت همه چیز جهان را در برمی‌گیرد. در پندار فردوسی نیز راز جهان آشکار نیست و ما به آن دسترسی نداریم. چنانچه از زبان پیران در رهایی کیخسرو و فرنگیس با آزرده‌دلی می‌سراید:

ندانم چه رازست نزد سپهر بخواهد بریدن زما پاک مهر

(همان، ج ۴: ۳۳۰)

یا تحسّر فردوسی در گرفتار شدن رستم به دست شغاد این گونه است:

چنین است کار جهان جهان نخواهد گشادن به ما بر نهران

(همان، ج ۶: ۳۳۰)

در همین زمینه آمده که: «اندوه این مرد گاه به حیرت و اعجاب می‌کشد، زیرا او خود را در برابر پرده‌ی راز متوقف می‌بیند و نمی‌داند که چرا چنین است. در پایان داستان سهراب چنین می‌آید:

چنین است و رازش نیامد پدید نیایی به خیره چه جویی کلید

در بسته را کس نداند گشاد بدین رنج عمر تو گردد به باد»

(صفا، ۱۳۸۷: ۲۵۸، با تلخیص)

به نظر می‌رسد که فردوسی در مقابل راز آفرینش مبهوت و متحیر می‌گردد. بدیهی است «مفهوم فلسفی که فردوسی در این گونه ابیات بیان می‌کند، مطلب تازه و پیچیده‌ای نیست. بی‌خبری از راز زمانه از عقده‌های دل انسان‌هاست؛ البته پژوهش و رازجویی نمودار فکر زنده است» (رضا، ۱۳۸۷: ۲۲-۲۳، با تصرف).

ناپایداری و بازگونی

الف) ناپایداری

فردوسی گیتی را مکرراً سپنج معرفی کرده و این باور را عمدتاً با ابراز تأسف و افسوس همراه کرده است. برای مثال در آغاز جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب به ناپایداری و گذرایی جهان اشاره دارد و سرانجام همه را در حال گذشتن می‌داند و با دلی پر از رنج، این چنین متأثر است:

شگفت اندرین گنبد لاژورد	بماند دل از رنج و غم پُر ز درد
ز هفتاد پر نگذرد بر کسی	زدوران چرخ از مودم بسی
و گر بگذرد آن هم از بتریبست	بر آن زندگانی نباید گریست

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۲۳۹)

علاوه بر این گفته شد که: «شاید مستقیم‌ترین و صریح‌ترین بیان فردوسی از غم غربت خویش در ضمن داستان سیاوش در آغاز بنای گنگ دژ باشد. آنجا که از همه چیزهای کهن حکیمان، شاهان، دلاوران و... می‌گوید و نتیجه می‌گیرد که:

چو گیتی تهی ماند از راستان تو ایدر به بودن مزین داستان»

(حمیدیان، ۱۳۸۳: ۸۲)

در نگاه شاعر همه چیز ناپایدار است و از این ناپایداری و بی‌وفایی نتیجه می‌گیرد که باید گفتار و اندیشه را اصلاح کرد. بنابراین «از دیدگاه شاهنامه هر چه که مثنای است شایسته‌ی دل بستن نیست» (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۱۷).

ب) بازگونی

در اندیشه فردوسی کردار زمانه بر بی‌سروپایی و واژگونه بودن آن گواهی می‌دهد؛ این موضوع را بیشتر از همه جا در وصف کارزارهای خونین و کشته شدن جوانان و پهلوانان با زبانی متحیر و اندوهگین نشان می‌دهد و چنان می‌سراید که

گویی دنیا هوشیار است و می‌توان او را نکوهش کرد. برای مثال پس از مرگ سیاوش این گونه می‌گوید که:

چپ و راست هرسو بتابم همی سر و پای گیتی نیابم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش آیدش
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۵۳)

همچنین در آغاز جنگ بین منوچهر و سلم و تور، که از فرجام روزگار آگاه است از چیرگی منوچهر و در یکسان نبودن کار روزگار سخن می‌راند:

زمانه به یک سان ندارد درنگ گهی شادنوش است و گاهی شرنگ
(همان: ۱۲۲)

یا در آغاز داستان کیکاوس این گونه از بی‌سر و سامانی دنیا دردمند است:

چنین است رسم سرای کهن سرش هیچ پیدا نبینی ز بن
چو رسم بدش باز یابد کسی نخواهد که ماند بدو در بسی
(همان: ۷۶)

بی‌مهری

از جنبه‌های دیگر تحسرات فردوسی از زمانه، بدبینی عمیقی است که نسبت به مهر و نیکی زمانه دارد. چنان که در کشته شدن ایرج به دست برادرانش با آزرده‌گی می‌سراید:

میر خود به مهر زمانه گمان نه نیکو بود راستی در گمان
(همان، ج ۱: ۱۰۵)

به عقیده‌ی فردوسی، اگر تصور می‌کنی که گردش روزگار اکنون سر دوستی با تو دارد و همه چیز به کام تو می‌گردد، به ناگاه از پس پرده و از موضعی که توقع آن

را نداری، بلایی بر تو نازل می‌کند. برای مثال پس از مرگ ضحاک این گونه به نکوهش زمانه می‌پردازد:

جهانا ندانم چرا پروری
چو پرورده‌ی خویش را بشکری
جهانا چه بد مهر و بد گوهری
که خود پرورانی و خود بشکری

(همان: ۲۵۲)

این ترتیب «در پایان داستان‌ها در موضعی که پهلوانی محبوب به ناکامی از میان می‌رود، فردوسی با نهایت توجّع و تحسّر بر چرخ ستمکاری بیدادگر پرخاش می‌کند. هنگام قتل ایرج این ابیات از سودای دل این آزاد مرد، برخاسته است:

جهانا بپروردیش در کنار
وزان پس ندادی به جان زینهار
نهانی ندانم تو را دوست کیست
برین آشکارت نباید گریست»

(صفا، ۱۳۸۷: ۲۵۸)

تقدیر

تقدیر در مواضع مختلف داستان‌های شاهنامه نمود خاصی دارد. این قضیه در داستان‌های غم‌انگیزی چون سیاوش، رستم و اسفندیار و فرود سیاوش ناهموارتر، جان فرساتر است. در هر حال رنج‌ها و تأثرات این داستان‌ها چه از زبان شاعر و چه از زبان شخصیت‌های آن، بر اساس تقدیر و سرنوشت است. در شاهنامه سخن از زبان بخت برگشته‌ها بسیار است، که در واقع نوعی جبر در آن‌ها نهفته است. برای نمونه در داستان رستم و سهراب، زمانی که کوشش سهراب برای شناخت پدر بی‌نتیجه ماند، از بد حادثه، دیدار او با پدرش میسر شد؛ اما در چه زمانی که تقدیر بازی خود را کرده است و پهلوی سهراب با تیغ پدرش شکافته شد. در این زمان سهراب، خطاب به پدر این گونه تحسّر خود را بر زبان می‌آورد:

بدوگفت کین برمن از من رسید
زمانه به دست تو دادم کلید

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۳۷)

نیز رستم در سرانجام اسفندیار با خود می‌گوید:

بدین گونه بد گردش آسمان بستنده نباشد کسی با زمان

(همان، ج ۶: ۳۱۸)

بنابراین به گمان فردوسی، زمانه، بدون هیچ مدارایی یکی را سرافراز و دیگری را خوار و ذلیل می‌کند. همه‌چیز در خواست و مشیت و پسند اوست:

چنین بود تا بود و این تازه نیست که کار زمانه براندازه نیست
یکی را برآرد به چرخ بلند یکی را کند خوار و زار و نژند

(همان، ج ۹: ۳۶۰)

پیری

فردوسی در میان داستان‌های باستان‌گاه از تهیدستی و جوانی و پیری در مرگ فرزند با آراستگی تمام سخن می‌گوید که در این میان تحسرات او در «پیری» بی‌نظیر است. چرخ روزگار هر جوانی را پیر و فرسوده می‌کند، بنابراین روبرو شدن با این واقعیت به خصوص برای انسانی که سختی‌های فراوانی به سوی او روی می‌آورد منظر خوشی از آن در برابر اندیشه‌ی انسان برجای نمی‌گذارد؛ در مورد شاعر ما نیز این مضمون برجستگی خاصی دارد تا جایی که گفته شد: «شکایت او از پیری در آسمان هفتم سخنوری است» (رضا، ۱۳۸۷: ۲۲۲).

استاد طوس بدون پرخاش، با آندوهی ژرف از روزگار گله می‌کند که او را در پیری بی‌نوا و مستمند کرده است. با خود می‌گوید ای کاش به دنیا نیامده بود، یا اگر می‌آمد دیگر این آزارها را به چشم نمی‌دید. در پایان داستان اسکندر این گونه متألمانه نسبت به زمانه فریاد شکوه سر می‌دهد.

الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برخودم داشتی به پیری چرا خوار بگذاشتی...
به کردار مادر بدی تاکنون همی ریخت باید ز رنج تو خون

وفا و خرد نیست نزدیک تو
 مرا کاش هرگز نپروردیدی
 هرآن‌گه که زین تیرگی بگذرم
 بنالم ز تو پیش یزدان پاک
 پر از رنجم از رای تاریک تو
 چو پرورده بودی نیازردیدی
 بگویم جفای تو با داورم
 خروشان به سر بر پراکنده خاک

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۷: ۱۱۱-۱۱۲)

در هر حال تحسرات فردوسی در این زمینه به جایی می‌رسد که حتی «در بعضی مقاطع داستان‌ها مثلاً پس از داستان جمشید دلزدگی خود را از زندگی و زنده بودن فریاد می‌زند و مرگ را از خدای خود طلب می‌کند.

دلم سیر شد زین سرای سبج خدایا مرا زود برهان ز رنج»

(سرامی، ۱۳۶۸: ۶۱)

مرگ و نیستی

بدیهی است هیچ کس از مرگ رهایی نمی‌یابد؛ پاکان، نیکان و بزرگان همه به دروازه‌ی مرگ خواهند رسید. در شاهنامه نیز همه‌ی راهها به مرگ و نیستی ختم می‌شود. چنان که «در این جا او خراسانی حکیم پشمینه پوشی است که با تأثر و درد، در ستودن مردگان افسانه‌ها حضور می‌یابد و بر تربیت آنها می‌گرید و خطابه‌ی مرگ سر می‌دهد.» (رضا، ۱۳۸۷: ۴۶) برای نمونه تحسرت و افسوس فردوسی پس از پناه آوردن یزدگرد به آسیاب این گونه است:

چه بندی دل اندر سرای فسوس که هزمان به گوش آید آواز کوس

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۹: ۳۵۲)

در ماجرای زال از آنجایی که موبدان، زال را آزمایش می‌کنند و معمایی را بیان می‌دارند، زال در جواب می‌گوید:

دروگر زمانست و ما چون گیا همانش نبیره همانش نیا

(همان، ج ۱: ۲۲۳)

سرانجام به باور فردوسی زمانه همه را یکی پس از دیگری به کام مرگ فرو می‌کشد. بنابراین ایشان «مشخصاً زمان را عامل مرگ معرفی می‌کند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۱۷۵). برای مثال، اسفندیار در لحظه‌ی مرگ، پدر را با زمان برابر می‌بیند و او را عامل مرگ خود می‌شناسد:

زمانه چنین بود و بود آنچه بود سخن هرچه گویم ببايد شنود
 بهانه تو بودی پدر بد زمان نه رستم نه سیمرغ و تیر و کمان
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۰۹)

نکته‌ای که در این زمینه نباید از نظر دور داشت این است که هرچند فردوسی، تحت تأثیر عقاید زروانی قرار دارد و در مقابل زمانه تسلیم محض است؛ اما همواره سعی کرده در تألمات و تأثرات خود از زمانه، حاکمیت خداوند را مقدم بر هر چیز بداند؛ چنانکه «فردوسی عقیده دارد که بنده باید از تقدیر کیهانی به تقدیر الهی پناه ببرد» (سرآمی، ۱۳۶۸: ۱۲۷). برای مثال فردوسی از زبان افراسیاب در پرسیدن موبدان از خواب و فرستادن زر و سیم به نزد کیکاوس، می‌گوید:

نخواهم زمانه جز آن کو نوشت چنان زیست باید که یزدان سرشت
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۲)

نتیجه

از آن چه گذشت چنین برمی آید که شاهنامه گنجینه‌ای از احساسات لطیف است و در این میان تحسرات و تأثرات فردوسی از زمانه از جایگاه خاصی برخوردار است، به گونه‌ای که «آهنگ و نوای این اشعار طوری است که در خواننده‌ی آشنا، اثر ژرف می‌گذارد و بخشی از شخصیت و اخلاق و فضایل گوینده‌ی بزرگ در آن دیده می‌شود» (رضا، ۱۳۸۷: ۲۲۳).

قسمت اعظمی از این نوع دل‌گفته‌های تحسّرآمیز، نتیجه‌ی رنج و سختی شاعر در نظم شاهنامه، آشوب‌های عصر او، تراژدی‌های غم‌انگیز شاهنامه، بی‌نوایی و مهم‌تر از همه، جهان‌بینی او که بیشتر تحت تأثیر عقاید دوران باستان است، می‌باشد. لذا شاعر برای تسلی خودش آن را ضروری می‌داند.

از سویی دیگر حکیم توس «این گونه تأثرات را با بیان زیبای حکیمانه می‌گوید و نتیجه‌های اخلاقی و اجتماعی که از داستان‌های شگفت‌انگیز که می‌دهد، بس سودمند و دقیق است و شایان بررسی و تحقیق» (رضازاده شفق، بی‌تا: ۱۳).

همان‌طور که نشان دادیم فردوسی با بیان مضامینی مختلف درباره‌ی زمانه و با قالبی عاطفی و احساسی و تحسّرآمیز، نتایجی مثبت و ارزنده می‌گیرد؛ به‌طوری که می‌توان گفت به نوعی زمینه ساز ورود عرفان به شعر بوده است.

چنین است گیهان ناپایدار تو در وی به جز تخم نیکی مکار

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۶۴)

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۵): جام جهان بین، تهران، توس.
۲. (۱۳۸۵): زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۳. حمیدیان، سعید (۱۳۸۳): درآمدی براندیشه و هنر فردوسی، تهران، ناهید.
۴. خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۸۱): سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، افکار.
۵. دبیر سیاقی، سیدمحمد (۱۳۷۴): پیشگامان شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران، علمی فرهنگی.
۶. رضا، فضل‌الله (۱۳۸۷): نگاهی به شاهنامه، چاپ دوم، تهران، علمی فرهنگی.
۷. رضازاده‌ی شفق، صادق (بی‌تا): فرهنگ شاهنامه، به کوشش و تصحیح مصطفی شهابی، تهران، انجمن آثار ملی، شماره ۸۵.
۸. رودکی، ابوعبدالله‌بن‌جعفر (۱۳۷۶): دیوان رودکی سمرقندی، براساس نسخه‌ی سعید نفیسی، ی. براگینسکی، چاپ دوم، تهران، نگاه.
۹. ریاحی، محمد امین (۱۳۷۹): پابرداری حماسی، تهران، مروارید.
۱۰. سرآمی، قدمعلی (۱۳۶۸): از رنگ گل تا رنج خار، تهران، علمی فرهنگی.
۱۱. صفاء ذبیح‌الله (۱۳۸۷): حماسه‌سرایی در ایران، تهران، علمی فرهنگی.
۱۲. طباطبایی، محیط (۱۳۶۹): فردوسی و شاهنامه، تهران، امیرکبیر.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵): شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، دوره‌ی چهار جلدی تهران، نشر قطره.
۱۴. فرهنگ فروتن، غلامرضا (بی‌تا): شاهنامه، شاه نامد نیست، تهران، آرزان.
۱۵. مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۸): فردوسی و شاهنامه، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. معین، محمد (۱۳۸۰): فرهنگ معین، شش جلدی، تهران، امیرکبیر.
۱۷. نولدکه، تنودور (۱۳۷۹): حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران، نگاه.